

# تاریخچه خاندان حضرت امام

## از زبان آیه الله پسندیده



از آنجا که حضرت آیه الله پسندیده که برادر بزرگتر حضرت امام هستند، تنها کسی است که از تاریخچه و سرگذشت اجداد و خاندان حضرت امام، خاطرات و اطلاعات زیادی دارند، برآن شدیم تا به خدمت ایشان برسیم و در این زمینه استفاده بکنیم.

با موافقت آیه الله پسندیده و طی جلسات متعددی، سخنانی که ایشان در این زمینه بیان کردند، بوسیله نوار و فیلم ضبط شد. و بعد از زیاد شدن از نوار و تحریر، مجدداً به ایشان تقدیم و با اصلاح و اضافات کسی معظم له، مجموعه حاضر تهیه شد که به تدریج به امت پاسدار اسلام تقدیم میشود:

### جدّ اعلای امام

قبل از هر چیز خوب است در رابطه با اجدادمان بحث را شروع کنیم:

جدّ اعلای ما «سید دین علیشاه» است که از سادات بوده و در کشمیر سکونت داشته است و کلمه «شاه» که پس از نام ایشان است، به معنای «سید» می باشد، من بیش از این اطلاعی از ایشان ندارم؛ البته یکی از دوستان ما که از آنجا آمده بود، می گفت: جدّ بزرگ حضرتعالی در آنجا شهید شده و جزء شخصتهای روحانی آنجا است و ایشان مدعی بود که علماء و مردم کشمیر، این مطلب را می دانند.

### پدر بزرگ امام

فرزند سید دین علیشاه که جدّ من و حضرت امام است «سید احمد» می باشد که معروف به «سید احمد هندی» بوده است.

مرحوم سید احمد هندی بین سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ هجری قمری، که سالی دقیقاً مشخص نیست، از کشمیر به عنبات (کربلا و نجف) می آیند و در نجف اشرف با بعضی از افراد آشنائی پیدا می کنند که اتفاقاً آنان از اهالی «فرهاان کمره» که مرکز «حسین» است بوده اند و در نتیجه «یوسف خان» که از اعیان دهات حسین و اهل «فرهاان» (نیم فرسخی حسین) بوده است، دعوت می کند از جدّ ما (سید احمد) که به حسین بیایند و جدّ ما این دعوت را می پذیرند و به ایران می آیند و در حسین اقامت می گیرند.

### ازدواج سید احمد

وقتی مرحوم سید احمد به حسین می آیند، با خواهر یوسف خان که نامش «سکینه

خاتم» دختر محمد حسین بیگ می باشد، ازدواج می کنند. تاریخ مہرنامه ایشان، ۱۷ رجب سال ۱۲۵۷ هجری قمری است.

صدای (مہرته) ازدواجشان عبارت بوده است از: بیست تومان نقد و بازده مقال طلای ۲۴ نخودی مہر به بیست تومان و یک دست رختخواب به پنج تومان و یک دست فرش با پنج تومان و یک دانگ از عمارتی که داشتیم بیرونی و اندرونی و باغچه و یک دانگ هم از باغ حسین و پنج من شاه من ساخته شده به مبلغ پنج تومان، این مہرته مادر پدرمان می باشد.

### فرزندان سید احمد

خداوند از این زن (خواهر یوسف خان و مادر بزرگ ما) سه دختر و یک پسر به سید احمد می دهد که دخترها از آن پسر بزرگتر بوده اند. نام آن پسر (مرحوم سید مصطفی) است که پدر ما می باشد ضمناً مرحوم سید احمد پسر بزرگی هم داشته است از زن دیگری که از تمام اولاد ایشان بزرگتر بوده و نامش «سید مرتضی» می باشد و معروف به «سید آقا» بوده است که ایشان عموی ما بوده و در جوانی از دنیا رفته و ازدواج هم نکرده بوده است.

آن سه دختر که عمه های ما می باشند عبارتند از سلطان خاتم، صاحب خاتم و آقا بانو خاتم.

مرحوم سید مرتضی (عموی ما) اینطور که از امضاهاش بر می آید، معلوم می شود اهل علم بوده و شهری داشته است که زیر کاغذها مہر می کرده و عیارتش این است: «الراضی الی الله العتی مرتضی بن احمد الموسوی» که معلوم است اهل علم و

## اهلاک سید احمد

مرحوم سید احمد هندی از سال ۱۲۶۴ تا سال ۱۲۸۲ قمری از دهات خمین (شاهین، و اسواران و نازی) اهلاکی می خرید که قباله جانسان موجود است و از خمین هم خانه و کاروانسرا و یک باغ خریدند که از درآمد اینها امرار معاش می کردند و مصرف ایشان هم زیاد بود زیرا در منزلشان بیوسته از مهمانان پذیرائی می کردند و همیشه رفت و آمد در منزلشان زیاد بوده است.

این اهلاک مجموعاً هر ماه، صد الی صد و بیست تومان درآمد داشته است که این مبلغ در آن زمان خیلی زیاد بوده برای اینکه نرخ پول، نقره و طلا بوده و صد تومان خیلی زیاد می شده است.

لازم به تذکر است که قباله تمام اهلاک ایشان بجز قباله «نازی» نزد ما موجود است. و معنای ما در اینکه در قریه «نازی» هم ملک داشته است، رسید مالیاتی است که به اسم آنجا نیز موجود می باشد.

## زادگاه امام

این عمارتی که الآن هست و ما در آن متولد شده ایم، این عمارت را مرحوم سید احمد به نود تومان خریدند و عین در عین را هم به ده تومان صلح کردند که مجموعاً قیمت آن صد تومان شد. این خانه را به این قیمت از محسن خان، نامی، از خوانین محل خریداری کردند. این عمارت تقریباً حدود چهار هزار ذرع زمین دارد که هر ذرعی یکمتر و چهار سانتیمتر است. این عمارت دارای باغ، اندرونی، بیرونی و برج است. قبلاً دو برج داشت و الآن یک برج که باقی است و برج شرقی را در راهسازی خراب کردند.

حسباً عمودی ما (مرحوم سید آقا) یک قطعه زمینی را که عبارت بود از سه هزار ذرع به سه تومان خریده بود که بعد از وفات پدرش (جد ما) ثلث آن زمین ها را به پدر ما منتقل می کند به یک تومان و قباله اش را در محضر علما می نویسد و علما شهادت می دهند، این سه هزار ذرع به اضافه یک زمین سادۀ دیگر را سه تومان خریده بودند.

و در مورد برج منزل خود مانده که عرض کردم. از زمان خود «محسن خان» ساخته شده بود ولی وقتی که ما بچه بودیم، طبقه بالایش خراب شده بود که پدرمان آن را ساخت و بار و بار هم من ساختم. آقا خود برج از زمان محسن خان بود. بار و دیواری است تقریباً به ارتفاع یک ذرع و نیم بیشتر، برای سنگر بندی و دارای «مذقل» می باشد که مذقل سوراخهای موزنی است که از آن سوراخها، تفنگ به اشراق می انداختند.

## خانمهای سید احمد

مرحوم جد ما (سید احمد) به اضافه سکنه خانم که مادر پدر ما و سه عمه ما بوده است، دو خانم دیگر نیز داشته است: یکی به نام «شیرین خانم» دختر آقا عابد گلپایگانی و یکی دیگر «بی بی جان خانم» دختر کریمانی سبزعلی خمینی و من نمی دانم مادر مرحوم سید مرتضی (سید آقا) کدام یک از این دو خانم بوده است ولی همینقدر می دانم که مادر مرحوم آقا مصطفی (شهید) سکنه خانم است. و گرچه مهرنامه آن دوزن در دست نیست و فقط مهرنامه سکنه خانم موجود می باشد ولی دلیل ازدواج آنها این است که در تاریخ ۱۲ ذی قعدة ۱۲۵۴ آن دو خانم تمام اموال و دارائی. یعنی مهریه شان. را به شوهرشان صلح کرده اند و در آن تاریخ همه زنده بوده اند.



تحصیلات بوده است ایشان همانگونه که عرض کردم، بدون اینکه ازدواج کند و اولادی داشته باشد، از دنیا می رود.

## عمه های امام

یکی از این عمه ها که نامشان ذکر شد، مرحومه صاحب خانم بود که گویا از دو عمه دیگر کوچکتر بوده است. ایشان با «شکرالله خان» ازدواج می کند و از خمین به قریه «قره کهریز» تابع الیگودرز که قریه شوهرش بوده است، منتقل می شود. شکرالله خان، برادری داشته است به اسم «کریم خان» - «کریم خان» نسبت به دولت باغی بوده و با اهل و نبار خودش همواره در حال جنگ و نزاع و جدال با حکومت بوده است. مرحومه عمه ما (صاحب خانم) یک بار بخواب می بیند که کریم خان در پشت بام برج بلندی رفته است و طولی نمی کشد که از آنجا می افتد پائین، و اتفاقاً همینطور هم شد، چرا که او را گرفتند و در جنگ شکست خورد و تمام اهل و نبارشان متلاشی شدند و شکرالله خان هم از بین رفت.

در هر صورت پس از درگذشت شکرالله خان، عمه ما به «خمین» بر می گردند و با مرحوم «آخوند ملا محمد جواد کمره ای» (خوانساری الاصل) که ارشد و اکبر علمای محل بود و دارای خدمه و تفنگچی های زیادی بود، ازدواج می کند، ولی این عمه ما دارای اولاد نمی شود، نه از شکرالله خان و نه از مرحوم آخوند ملا محمد جواد.

دو دختر دیگر مرحوم سید احمد (عمه های ما) عبارتند از سلطان خانم و آغابانو خانم که تاریخ تولد آغابانو خانم نزد ما هست، ایشان در پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۲۷۹ هجری قمری متولد شده اند و تاریخ ولادت آن دو عمه دیگر را نداریم.



## بازگشت پدر به خمین

آنچه مسلم است مرحوم آقا مصطفی در سال ۱۳۱۲ قمری تا ۱۳۲۰ در خمین تشریف داشتند، در این مدت که در خمین بودند، بسیار با نفوذ بودند، خدمه و تفنگچی داشتند و مشغول اداره امور مردم بودند، به کارها هم رسیدگی می کردند ولی در مراعات شرعی، با مراعات احتیاط، وارد نمی شدند و مراعات شرعی را مرحوم آخوند ملا محمد جواد، که عموی مادری بود، انجام می داد و سایر علما محافظه کار بودند.

## انگیزه شهادت پدر

پدر ما با خدمت جلومظالم ظالمان را می گرفت و شدید العمل بود. در آن ایام، خوانین و شاهزاده‌ها مقتدر بودند و در تمام ایران قدرت داشتند، تنگ داشتند، اسلحه داشتند، زور می گفتند. آنها به حاکم زور می گفتند و حاکم هم به مردم زور می گفت. هر کس زور می رسید، اعمال می کرد. و پدر ما در مقابل این زورگوها و فزاین و تجاوزان ایستاده بود و نمی گذاشت تعدی بکنند. حتی بیکار نوکر پدر ما را که نامش «حاج قسری علی» بود، دستگیر کرده بودند، پدر ما مقاومت کرد و با زور او را خلاص کرد و سپس بر علیه جانیان اقدام کرد و در نتیجه، بر اثر شکایت مردم، حشمت الدوله، «بهرام خان» را گرفت و به زندان افکند و پس از مدتی در زندان فوت شد.

پس از آن قضیه، خوانین بنای شرارت را گذاشتند و پدر ما جلوگیری می کرد. و چیزی که تا اندازه ای به آنها جرأت داده بود، این بود که با «صدر العلماء» قوم و خویش بودند زیرا عباس خان داماد صدر العلماء بود و عموی از خوانین خمین بودند. عباس خان و مرحوم آقا میرزا عبدالحسین، دانی حضرت امام خمینی وم. و حاج سید آقا ناظم التجار دامادهای مرحوم صدر العلماء بودند. بنابراین جعفرقلی خان، قاتل پدر ما و رضاقلی سلطان، پدر و عموی عباس خان، با علما قرابت داشتند.

وکیل الرعایا، ناظم الرعایا و امین الرعایا هم با اینها قوم و خویش بودند. بنابراین، آن جوانی که در رأس آنها بهرام خان و رضاقلی سلطان و جعفرقلی خان باشند، فقط یک مدعی داشتند و او هم مرحوم آقا مصطفی (پدر ما) بود و می خواستند او را از میان بردارند و می دانستند که اگر او را از میان بردارند، ما نمی توانیم کاری بکنیم زیرا من و آن اخوی دیگرمان بیش از هفت هشت سال نداشتیم و آقای خمینی هم سه چهارماهشان بود، و از زنها هم که کاری بر نمی آمد. سایر علماء هم از قبیل مرحوم آخوند ملا محمد جواد گرچه با آنها قوم و خویش نبودند ولی محافظه کار و محتاط بودند و مخالفت نمی کردند. بنابراین کسی اقدام نمی کرد و آنها با اذیت برداشتن آقا مصطفی، می توانستند براحتی به مردم تجاوز کنند و زورگوئی نمایند.

ادامه دارد

## وصیت سید احمد

جد ما وصیت می کند که تمام اموالش را جز یک قسمت به پسر (دو برابری) و به دختر (یک ثلث) انتقال بدهند. سهم پسر بزرگش که سید مرتضی بوده در ستون دیگری نوشته است چون او از مادر دیگری بوده و سهم عمه های ما و پدر ما را در ستون دیگر نوشته است. دو سهم مال پدر ما و عمه ها هر کدام یک سهم و یک سهم هم برای خود باقی می گذارد که اگر پس از آن، اولادی خدا به ایشان داد، آن را به آنها واگذار کند و اگر دارای اولادی نشدند مخارج کفن و دفن و مجلس ترحیم و... بشود. سپس وصیت می کنند که جنازه شان را به کربلا ببرند و در آنجا دفن کنند که مخارج بردن به کربلا خیلی بوده است زیرا با قاطر و اسب و سایر حیوانات می بردند و شاید یک ماه رفت و برگشت به کربلا طول می کشید. و ضمناً مبلغ ۲۳ تومان برای نماز و روزه تعیین کردند... که چند سال بوده است. در وصیتنامه نیست. در هر صورت متن وصیت نامه اکوید موجود است. مخارج حمل جنازه به کربلا ۱۰ تومان شده است.

آن مرحوم در امور دینی خیلی متعصب و شدید بوده، مثلاً یک وقت حکومت خمین سوه تبت به جوانی را داشته و او با شمشیر می رود و آن جوان را نجات می دهد.

مرحوم سید احمد در اواخر سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ قمری وفات کردند و در آن وقت همه اولادشان زنده بودند ولی مرحوم سید آقا (سید مرتضی) در سال ۱۲۸۷ یا ۱۲۸۸ از دنیا می روند. خداوند رحمتشان کند و با اجدادشان محشورشان فرماید.

## پدر امام

پدر ما، شهید آقا مصطفی در طلوع آفتاب پنجمین ۲۲ رجب المرجب ۱۲۷۸ قمری در همین خانه ای که بعداً من و حضرت امام و سایرین متولد شده ایم، متولد شده است. ایشان حدود هشت سال داشتند که پدرشان (جد ما) از دنیا می رود. در آن موقع اموالی که به پدر ما رسیده بود، درآمدش در سال ۳۰ تومان بوده است که قبلاً نیز تذکر دادیم.

## تحصیلات علمی پدر

پدر ما در مدارس قدیم که آن را «مکتب خانه» می گفتند، تحصیل می کردند و پس از مکتب خانه، نزد مرحوم «آقا میرزا احمد خوانساری» پسر مرحوم آخوند حاج ملا حسین خوانساری تحصیل می کردند. پس از آن به اصفهان رفتند و در آنجا نیز در محضر علمای اصفهان به درس و بحث ادامه دادند. ایشان با دختر مرحوم آقا میرزا احمد که «هاجر آغا خانم» باشد ازدواج کردند و سپس با خانم و دختر کوچکشان که مولود آغا خانم باشد (و متولد سنه ۱۳۰۵ قمری است) به نجف می روند. من تاریخ رفتن آنها را به نجف نمی دانم ولی همین قدر می دانم که پدر ما و خانمش و اولین دخترش به نجف می روند و در نجف اشرف ایشان به تحصیلات علمی خود ادامه می دهند.

آنطور که از اجازه ها و اوراق و کتابهایشان بر می آید و متأسفانه بعد از نهفتن تمام اموال آنها را دزدیدند و از بین رفت. مرحوم سید مصطفی (پدر ما) بدرجه اجتهاد رسیده بودند و «فخر المجتهدین» بودند، اجازه هم داشتند. در قبالات، این نوع عناوین، مرقوم شده است